«گذری بر تاریخچه و کارکرد فراماسونری در ایران»
در گفت‌وشنود با دکتر موسی فقیه حقانی

ماسون‌ها همچنان در ایران فعالند

■ احمدرضا صدری

سخن درباره فراماسونری در ایران، هم دیرین است و هم به روز. با این همه آنچه جستن و بیشتر دانستن در این باره را ناگزیر می‌کند. وجود یا تبلیغ گرایشاتی است که فراماسونری مادر آنهاست. در گفت‌وشنودی که پیش‌روی دارید، دکتر موسی فقیه حقانی درباب تاریخچه و کارکرد این جریان سخن گفته است. امید آنکه تاریخ‌پژوهان و عموم علاقه‌مندان را مفید و مقبول آید.

■■■

با توجه به مطالبات و پژوهش‌های وسیع جنابعالی درباره تاریخ فراماسونری در ایران، ابتدا بفرمایید آغاز نفوذ این جریان در ایران به چه زمانی برمی‌گردد؟

بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم. نفوذ فراماسونری در ایران از زمانی آغاز شد که ما با غرب درگیر شدیم. به طور مشخص از شروع جنگ‌های ایران و روس است که سر و کله غربی‌ها در کشور ما پیدا می‌شود و یکی از مهم‌ترین اهداف آنها، ترویج تفکر ماسونی در ایران و تأسیس لژ فراماسونری در کشور ماست. سرگوراوزلی اولین سفیر رسمی انگلستان در ایران، با دو مأموریت مشخص به ایران آمد. یکی مأموریت رسمی سفارت که البته خیلی مهم نبود و در لوای آن در واقع مأموریت فرهنگ‌سازی را به عهده داشت و دیگر مأموریت جاسوسی. در حکمی که جورج سوم برای سرگوراوزلی و سایر سفرای انگلیس صادر می‌کند، به طور آشکار آمده است: سفرا مأموریت دارند نقشه، خبر و اطلاعات جامعی را از کشور هدف تهیه و به لندن گزارش کنند!

اطلاعات در چه زمینه‌هایی؟

اطلاعات درباره وضعیت عشایر ایران، استعداد نظامی کشور، مناسبات اجتماعی مردم، وضعیت اقتصادی، منابع، راه‌ها، شناسایی آثار باستانی و اشیای عتیقه و آثار مکتوب ایرانی اسلامی که بعدها بخش اعظمی از اینها به شکل بسیار زیرکانه‌ای از کشور خارج شدند. در کنار همه این فعالیت‌ها، سرگوراوزلی مأموریت داشت تشکیلات فراماسونری را در ایران راه‌اندازی کند. البته او به نظر خودش نتوانست این تشکیلات را راه بیندازد، اما موفق شد اغلب اطرافیان فتحعلی‌شاه را وارد جرگه فراماسونری کند!

فعالیت این فرقه در ایران در چه مقطعی علنی می‌شود؟

از زمان میرزا فتحعلی آخوندزاده که به نوعی از روشنفکران صدر دوره قاجار است. او آشکارا اعلام می‌کند: اگر می‌خواهید آزادی را درک کنید و به مقام انسانیت برسید، باید لژهای ماسونی و فراموشخانه را راه بیندازید! این شیوه تفکر در واقع مبنای تفکر اومانیستی است.

اهداف روشنفکران اولیه از تأسیس لژهای ماسونی در ایران چه بودند؟

به نظر من لژهای ماسونی، دو کارکرد اصلی داشتند. اول نفوذ در ساختار حکومتی و دیگر جاسوسی! در مورد نفوذ در ساختار حکومتی، از آنجا که جریان فراماسونری یک جریان پنهانکار و نخبه‌گر است، نفوذ در ساختار سیاسی، فرهنگی و اقتصادی کشور را به عنوان نخستین وظیفه خود در دستورکار قرار داد. در مورد جاسوسی، این جریان با دراختیار گرفتن قدرت نخبگان، به تغییرات اجتماعی در کشور و ایجاد حاکمیت دوگانه پرداخت.

منظورتان از حاکمیت دوگانه چیست؟

شما می‌بینید که فردی در دل حاکمیت قاجاری زیست می‌کند و مأموریت و پست سیاسی و فرهنگی و حکومتی دارد، اما در دل این ساختار در پی تغییر آن است!

این خطر اصلی فراماسونری است؟

این خطر آشکار این جریان است، اما خطر پنهان‌تر و خطرناک‌تری که کمتر به آن توجه شده، نفوذ فرهنگ ماسونی در بالای ۹۰درصد روشنفکران دوره قاجاریه است که به نحوی با تفکر غربی و تشکیلات فراماسونری ارتباط پیدا می‌کنند. تصور عامی که از فراماسونری ارائه می‌شود، این است که اینها یک عده جاسوس بودند که می‌خواستند از داخل کشور اطلاعاتی را به بیگانگان منتقل کنند و به آنها امتیازات اقتصادی و سیاسی بدهند. بدیهی است که ما از این قبیل افراد در بدنه فراماسونری داریم. از جمله میرزا ابوالحسن خان ایلچی که جزو اولین فراماسونرها بود و رسماً از انگلستان حقوق می‌گرفت و در انعقاد قراردادهای گلستان و ترکمانچای نقش اساسی داشت و منافع روسیه را که با منافع انگلستان همسو بود، به خوبی تأمین کرد. او توانست نوعی غرب‌شناسی سطحی و سخیف را در کشور ما ترویج کند، از جمله در «حیرت‌نامه» از سیستم حکومتی و اجتماعی غرب، به ویژه اختلاط زنان و مردان با حسرت یاد می‌کند! بعدها افرادی چون میرزا فتحعلی آخوندزاده هم جذب جریان فراماسونری می‌شوند. او به تمامی ضددینی است و نوعی علوم انسانی غربی را -که هنوز هم گرفتارش هستیم- در ایران پدید آورد. همچنین است میرزا ملکم‌خان ارمنی که فراموشخانه را در ایران تأسیس می‌کند. او به دلیل اینکه معلم زبان دارالفنون هم بود، توانست از این طریق دانشجویان آن مرکز را با زبان و فرهنگ غربی آشنا کند. قابل ذکر است کارکرد فرهنگی فراماسونری، اهمیت کمتر از کارکرد سیاسی و اقتصادی این تفکر و جریان ندارد. میرزا ملکم‌خان توانست طیف وسیعی از دانشجوها و تحصیلکرده‌ها را وارد جرگه فراماسونری و غربی کند. نتیجه اینکه بعدها در نهضت مشروطه امثال تقی‌زاده را می‌بینیم که معتقد است برای پیشرفت، باید از فرق سر تا نوک پا غربی شویم. تقی‌زاده صراحتاً اعلام می‌کند: هر چه دارد از آمیرزا ملکم‌خان است! بنابراین از دوره میرزا ملکم‌خان، تشکیلات فراماسونری در ایران راه می‌افتد و نخبگان جامعه را جذب می‌کند.

و همچنان به یکه‌تازی ادامه می‌دهد؟

چنین قصدی دارد، اما روحانیت شیعه محکم در برابرش می‌ایستد! حکومت قاجاریه به رغم تمام ضعف‌هایش، ضددین نبود و لذا متوجه خطر گسترش این تفکر شد. روحانیت شیعه در این زمان نقش سرنوشت‌سازی را بازی می‌کند. مرحوم آیت‌الله حاج ملاعلی کنی به ناصرالدین شاه نامه می‌نویسد و درباره فراماسونری و فراموشخانه دستپخت میرزا ملکم‌خان توضیح مفصلی می‌دهد و اخطار می‌کند با اشاعه این تفکر، دیگر در این مملکت نه دین به جا می‌ماند، نه سلطنت! ناصرالدین شاه در پی دریافت این نامه، افرادی را برای تحقیق به داخل لژها می‌فرستد که البته نتیجه نمی‌گیرد، اما هشدار مرحوم حاج ملاعلی کنی کار خودش را می‌کند و به انحلال لژ ماسونی منجر می‌شود. البته این لژ به شکل مخفی همچنان به فعالیت خود ادامه می‌دهد و از بین نخبگان جامعه یارگیری می‌کند و در تأسیس مشروطه، سر و کله ۱۲۳ تن از اعضای آن پیدا می‌شود. در بین این افراد همه‌جور آدمی پیدا می‌شود. از کسانی که صراحتاً ملحد هستند تا اعضای فرقه‌های ازلی و بابی و حتی بهایی!

نفوذ فرهنگ صهیونیسم در تشکیلات فراماسونری را چگونه ارزیابی می‌کنید؟

فرهنگ ماسونی و تفکر صهیونیستی همذات یکدیگرند. هر چند تشکیلات ماسونی پیش از تأسیس رژیم صهیونیستی به وجود آمد، اما آموزه‌های آن دقیقاً منبعث از تفکر صهیونیستی و مسیحیت صهیونیستی است. فراماسونری در واقع معجونی است از افکار کابالیستی که همان تفکر صهیونیستی است. تعالیم و درجات فراماسونری هم صهیونیستی هستند. در تاریخ می‌بینیم که میرزا ملکم‌خان زمانی که در فرانسه است، با خانواده روچیلد (یهودی صهیونیست) ارتباط نزدیک دارد و دنبال گرفتن زمین برای اسکان یهودیان در خاورمیانه است! حتی میرزا ملکم‌خان در سفری که ناصرالدین شاه به اروپا می‌کند، روچیلد را به او معرفی می‌کند و روچیلد از ناصرالدین شاه می‌خواهد تا برای تأسیس یک کشور یهودی کمک کند و شاه هم با شوخ‌طبعی، جواب دندان‌شکنی به او می‌دهد! بنابراین ارتباط ریشه‌دار و وثیق فراماسونری و صهیونیسم، امر پنهانی نیست. بعدها که میرزا حسین خان سپهسالار صدراعظم ایران می‌شود، با فراماسون‌ها و خانواده‌های روچیلد و پاسون- که هر دو صهیونیست‌های با نفوذی هستند- ارتباط نزدیک دارد.

مجمع آدمیت چگونه تأسیس شد؟

پس از هشدار مرحوم حاج ملاعلی کنی و تعطیل شدن فراموشخانه توسط ناصرالدین شاه، همانطور که اشاره کردم، جریان فراماسونری فعالیت خود را به شکل مخفی ادامه می‌دهد و به سمت راه‌اندازی جامعه آدمیت و مجمع آدمیت می‌رود که در صدر مشروطه فعال هستند. در جامعه آدمیت، در این مورد که باید برای تحقق مشروطه در ایران دست به اقدامات حاد زد، انشعاب صورت می‌گیرد و عده‌ای بیرون می‌آیند و لژ بیداری را تأسیس می‌کنند! در تأسیس لژ بیداری در ایران، معلمان و مدیران مدرسه آلیانس اسرائیلی -که یک مدرسه یهودی صهیونیستی است- نقش عمده‌ای را ایفا می‌کنند. افرادی چون تقی‌زاده و فروغی هم در تأسیس این لژ مشارکت دارند. بدین‌ترتیب، به خصوص بعد از مشروطه دوم، ماسون‌ها کاملاً بر ایران تسلط دارند و اکثر اعضای کابینه‌های پس از فتح تمدن، ماسون هستند.

فعالیت لژ فراماسونری در ایران در دوره رضاخان چگونه است؟

تا یکی دو سال قبل از کودتای رضاخان، انگلیسی‌ها بعد از لژ بیداری، لژ روشنایی را در شیراز تأسیس می‌کنند، چون جنوب ایران برای انگلیسی‌ها از اهمیت ویژه‌ای برخوردار بود. آنها در بحرین هم لژی به وجود می‌آورند که تابع لژ روشنایی است! همچنین در آبادان لژ پیشاهنگ را تأسیس می‌کنند و با گسترش لژهایشان، عملاً جنوب ایران را در اختیار می‌گیرند، اما لژی که به لحاظ فرهنگی بر ایران سلطه دارد، همان لژ بیداری است که امثال تقی‌زاده‌ها و فروغی‌ها اداره می‌کنند. اینها بعدها مدرسه علوم سیاسی را تأسیس می‌کنند که امثال دکتر ولی نصر در آن به دانشجویان خود القا می‌کنند: اگر می‌خواهیم رشد کنیم و بالا بیاییم، باید مثل پیچک یا خزه، به ساقه تنومند غرب بپیچیم و بالا بیاییم و یا فروغی به دانشجویانش القا می‌کند: ایران حکم یک پالتوی سرداری را دارد که اگر دست انگلستان را به عنوان آستین نداشته باشد، عملاً خاصیتی ندارد و نمی‌تواند حرکت کند! اینها آموزه‌هایی هستند که دانشجویان علوم سیاسی ما با آنها تربیت می‌شوند! از فرق سر تا نوک پا غربی شدن، اساس و بنای تمام روشنفکران این دوره است.

و ایضاً اسلام‌ستیزی؟

همین‌طور است. اسلام‌ستیزی به خصوص در دوره رضاخانی، محور کار سیاسی و فرهنگی قرار می‌گیرد. علی دشتی در همان ابتدای کودتای رضاخانی در روزنامه «شفق سرخ» می‌نویسد: همه چیز ما منحط است و باید عوض و غربی شود! اینگونه است که قوانینی با مبنای سکولار تدوین می‌شوند و در این زمینه از مستشاران غربی، از جمله موسیو فرنی ماسون استفاده می‌شود. در پی درخواست مشیرالدوله پیرنیا از لژ ماسونی فرانسه که دادگستری ما نیاز به تغییر دارد و مستشار می‌خواهیم، به ایران می‌آید. از سوی دیگری موج ناسیونالیسم شووینیستی در راستای تفکر ماسونی توسط امثال پیرنیا و تقی‌زاده در ایران راه می‌افتد که مبنای آن طرد دین اسلام و سیطره تفکر غربی است. برخی معتقدند لژ بیداری در اوایل حکومت رضاخان بساط خود را جمع کرد. برخی هم معتقدند فعالیت این لژ تا سال ۱۳۱۹، یعنی سال کشته شدن ارباب کیخسرو- که دبیر لژ بود- ادامه پیدا کرد. اما فعالیت بقایای لژ بیداری توسط فروغی‌ها، تقی‌زاده‌ها، حسین علاها و ابراهیم حکیمی‌ها، حتی تا سال‌های بعد از کودتای ۲۸ مرداد هم ادامه پیدا کرد و مهم‌ترین و مؤثرترین دولتمردان و مدیران فکری و سیاسی جامعه متعلق به این طیف بودند.

در طول دوره رضاخانی ادعا می‌شود که جلوی فعالیت ماسون‌ها گرفته شده است، اما واقعیت این است که امور ایران را لژهای ماسونی تحت کنترل خود داشتند و همه گرایش‌ها و طریقت‌های ماسونی در ایران فعال و همه آنها مروج تفکر غربی و غربگرایی در کشور ما بودند. درست است که لژهای ماسونی از سال‌های ۱۳۳۳ و ۱۳۳۴ فعالیت خود را در ایران افزایش می‌دهند، ولی معنایش این نیست که پیش از آن فعالیت نداشتند. امثال ابراهیم حکیمی و تقی‌زاده در راه‌اندازی لژ پهلوی هم بسیار مؤثر بودند. این لژ در سال ۱۳۲۸ راه‌اندازی می‌شود و هدف آن مبارزه با ملی شدن صنعت نفت است! ماسون‌های انگلیسی در تمام عرصه‌های فرهنگی، اجتماعی و سیاسی ایران، نقش تعیین‌کننده دارند و از هر فرصتی برای پیشبرد اهداف خود استفاده می‌کنند.

ارتباط طیف نویسنده و شاعر در پهلوی اول و دوم با لژهای ماسونی چگونه بود؟

به اعتقاد من اینها شاید از لحاظ تشکیلاتی با جریان فراماسونری ارتباط نداشتند، اما از نظر فکری و فرهنگی به نوعی با این جریان مرتبط بودند. مثلا افرادی چون امیرعباس هویدا و حسنعلی منصور، عضو لژ فروغی بودند. هویدا علاوه بر چهره سیاسی، به قول خودش یک چهره فرهنگی داشت. در عرصه فرهنگی فعالیت‌های هویدا، سر و کله بسیاری از روشنفکران از قبیل صادق چوبک و صادق هدایت پیدا می‌شود. هویدا تا قبل از اینکه نخست‌وزیر شود، با بسیاری از نویسندگان و شعرا ارتباط خوبی داشت. این نویسندگان معتقد بودند حکومت پهلوی در زمینه توسعه اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی موفق بوده، اما از توسعه سیاسی غفلت کرده است. به همین دلیل هم از طریق امثال هویدا، نوعی پیوند با حکومت داشتند و حتی بعضی از آنها در حلقه فرح دیبا هم وارد شدند. اینها غیر از عدم توسعه سیاسی، در سایر زمینه‌ها با حکومت پهلوی مشکلی نداشتند و مخصوصاً در زمینه فرهنگی، پهلوی‌ها را موفق ارزیابی می‌کردند و معتقد بودند که پهلوی‌ها با ترویج تفکر غیردینی و حتی ضددینی، خدمت بزرگی به ایران کردند. لذا اکثر اینها هر چند در لژهای ماسونی عضویت ندارند، اما از لحاظ فکری همان جریان را دنبال می‌کنند. جلال آل‌احمد که ناگهان طغیان می‌کند و بحث غربزدگی را پیش می‌کشد، معتقد است: درست است که این طیف از روشنفکران ژست اپوزیسیون به خود گرفته‌اند، اما با پهلوی‌ها اختلاف جدی‌ای ندارند! به همین دلیل است که می‌بینیم عده‌ای از همین روشنفکران در آثاری که درباره تاریخ قبل از انقلاب می‌نویسند، از اکثر اقدامات پهلوی‌ها حمایت می‌کنند. مثل کاری که عباس میلانی در مورد هویدا و محمدرضا پهلوی انجام داده است. به زعم او شاه غیر از عدم توسعه سیاسی، در زمینه‌های دیگر اشکالی نداشته است!

ظاهراً کسانی که تحت‌تأثیر افکار چپ بودند، کمتر وارد لژهای ماسونی می‌شدند. آیا این ارزیابی به نظر شما درست است؟

غالباً اینطور بود که افرادی که یک مقدار تفکرات چپ داشتند، وارد لژهای ماسونی نمی‌شدند. البته فردی مثل فریدون کشاورز با اینکه چپ است، وارد لژ ماسونی شد، اما من فرد دیگری را با گرایش چپ سراغ ندارم که فراماسون بوده باشد.

متأسفانه افرادی چون زریاب خوئی و زرین‌کوب هم جذب جریان ماسونی شدند. اینطور نیست؟

همین‌طور است. آنها به سبب رفاقت با تقی‌زاده جذب این جریان شدند. دکتر زرین‌کوب در کتاب «دو قرن سکوت» تفکر ماسونی را در وجه تاریخی اشاعه می‌دهد، اما بعد ظاهراً در حرف‌هایی که در این کتاب زده بود، تجدیدنظر کرده است که البته من این تجدیدنظرها را به صورت مکتوب ندیده‌ام و چندان هم بنیادی نبوده است. شاکله فکری زرین‌کوب در حوزه تفکر تاریخی، براساس تفکر غربی و علوم انسانی و کاملاً همسو با تفکر ماسونی است، بنابراین افرادی هستند که بدون عضویت در فراماسونری، تفکر آن را ترویج می‌کنند. علتش هم این است که ماسون‌ها در یک روند تاریخی طولانی توانستند تفکر خود را در جوامع مختلف جا بیندازند.

فعالیت فراماسون‌ها در آستانه انقلاب اسلامی چگونه بوده است؟

در آستانه انقلاب اسلامی حدود ۲هزار فراماسون، مستقیماً در تشکیلات ماسونی حضور دارند. اگر اعضای تشکیلاتی مثل: روتاری، لانیز، تصلیح اخلاقی و امثالهم را هم به این عدد اضافه کنیم، این تعداد بسیار بیش از این خواهد بود. مؤسسان تمام این تشکیلات‌ها فراماسون بودند، اما کسانی که در آنها فعالیت می‌کردند، ضرورتاً همه تفکر ماسونی نداشتند و بدون آگاهی از اصل ماجرا به دام این تشکیلات می‌افتادند. اگر انقلاب اسلامی روی نمی‌داد، شاید تمام اعضای این تشکیلات‌ها به مرور جذب تشکیلات ماسونی می‌شدند. در آستانه انقلاب، بالای ۵۰ لژ ماسونی با حدود ۲هزار عضو به شکل رسمی فعال بودند. این افراد در تمام عرصه‌های فرهنگی، سیاسی، اقتصادی و قانونگذاری حضور مؤثر داشتند.

پس از انقلاب چه اتفاقی برای لژهای ماسونی می‌افتد؟

پس از انقلاب، لژهای ماسونی از ایران خارج می‌شوند و در آنجا به فعالیت خود ادامه می‌دهند. لژ فروغی همچنان در عرصه فرهنگی فعال است و از برخی از جریانات فرهنگی فعال موجود پشتیبانی می‌کند. این لژ در خارج از کشور در حوزه‌های فیلمسازی، ارائه سوژه به بعضی از حوزه‌های فیلمسازی، اعطای جوایز جهت‌دار به بعضی از فیلم‌ها و شخصیت‌ها که در زمینه سیاه‌نمایی انقلاب اسلامی و تفکر دینی تبحر خاصی دارند، بسیار فعال است. علاوه بر این، به رغم اینکه تشکیلات فراماسونری در ایران برچیده شده‌است، اما به اعتقاد من تفکر آن که پیوند مستقیم با تفکر غربی دارد، همچنان فعال است و اتفاقاً با جدیت بیشتری هم فعالیت می‌کند. طرح بحث‌هایی چون سکولار کردن و عرفی کردن حکومت، در قانون اساسی فراماسونری با صراحت مطرح می‌شود. همچنین است انسان‌گرایی یا اومانیسم که جزو اصول اول و دوم قانون اساسی فراماسونری است. نسبی‌انگاری و پلورالیسم نیز توصیه‌های صریح ماسون‌هاست. مباحثی چون عبور از دین، اعتقاد به خدا بدون اعتقاد به وحی و دئیسم، اتفاقاً بعد از انقلاب با شدت و حدّت بیشتری در کشور مطرح می‌شود. ماسون‌ها با طرح مباحثی چون نهادینه کردن تفکرات سکولاریستی و طرح آنها در ساختارهای فرهنگی و حتی سیاسی، بسیار فعالند. در زمینه فرهنگ به خصوص در فیلمسازی، ترغیب فعالان این حوزه به ساخت فیلم‌هایی که از حمایت و سرمایه و جوایز برخوردار می‌شوند، نفوذ تشکیلات فراماسونری را به‌عینه نشان می‌دهد.

از آنجا که پس از انقلاب، نفوذ جریان فراماسونری در عرصه فرهنگ جدی بوده است، جا دارد به این مسئله به شکل مبسوط‌تر بپردازید؟

بله، همانطور که اشاره کردم، طرح مباحثی چون پلورالیسم (کثرت‌گرایی)، سکولاریسم، ترویج نحوه رفتار حکومت‌های سکولار در کشور، تأکید بر مؤلفه‌های اومانیستی در زمینه‌های گوناگون و مخالفت با حکومت دینی، در زمره مباحث اصلی فراماسونرهاست که عوامل آنها در داخل کشور پیگیری می‌کنند. البته مخالفان حکومت دینی انواع گوناگونی دارند، اما فراماسونرها به شکل کاملاً صریح و بارز طرفدار حکومت و جهانی غیردینی هستند و در بهترین شکلش می‌گویند: می‌شود خدا را قبول داشت، اما معتقد به دینی نبود! بماند که از مرحله بیست‌وهشتم به بعد فراماسونری، خود خدا هم انکار می‌شود! ماسون‌ها سیر تبدیل تفکر دینی به سکولاریسم و سپس تفکر ضددینی را در ایران به شکل دقیق و منسجمی برنامه‌ریزی کرده بودند. طرح مباحثی چون تفکر پوپر در ایران، از همین قبیل است. پوپر و پدرش یهودی و فراماسون بودند. از یک جایی به بعد می‌بینیم که افکار پوپر حتی توسط اشخاص درجه یک کشور هم مطرح می‌شود! همچنین در پیامی که به ملت امریکا توسط برخی از دولتمردان تراز اول کشور داده می‌شود، از شخصیت‌ها، آثار و فرقه‌های ماسونی نام برده و حتی از فرقه پیورتین تقدیر می‌شود! اینها نشانه‌های صریحی هستند که نشان می‌دهند فراماسون‌ها همچنان در ایران فعالند و در برابر تفکر دینی صف‌آرایی کرده‌اند! فرقی هم نمی‌کند مروج این افکار، عضو تشکیلات فراماسونی باشد یا نباشد، چون به هر حال وظیفه‌اش را که عبور از خط قرمزهاست به درستی انجام می‌دهد. زمانی اکبر گنجی در نشریه «راه نو» بحث خداپرستی بدون دین و وحی را مطرح می‌کرد! امروز خود خداپرستی را هم زیر سؤال برده است. اینها از حوزه فرهنگ شروع می‌کنند تا به حوزه سیاسی، یعنی نفی حکومت دینی و ولایی و در زمینه اعتقادی به نفی امامت و مهدویت و وحی برسند و وحی را تجربه شخصی تلقی کنند! اکثر این انگاره‌ها، در تعالیم ماسونی وجود دارند.

نقش وزارت ارشاد دولت اول اصلاحات را در ترویج تفکر ماسونی چگونه ارزیابی می‌کنید؟

در آن دوره، فرهنگ ماسونی از طریق ترجمه و تألیف برخی کتاب‌ها ترویج می‌شد و نطفه بسیاری از گرفتاری‌هایی که بعدها در عرصه فرهنگی و اجتماعی پیدا کردیم، در همان دوره زمانی بسته شد. وزیر مربوطه هم تحت‌تأثیر افرادی چون شرف‌الدین خراسانی بود که تفکرات ماسونی داشت و توانست با نفوذ در چنین افرادی در حاکمیت ما نفوذ کند و اهداف ماسونی را پیش ببرد. اساساً از آغاز فعالیت ماسونی در ایران، دو جریان و روش وجود داشت. جریانی که به ترویج غربگرایی و ماسونی به صورت یک پروژه نگاه می‌کند و معتقد است که باید خیلی سریع و حتی با توسل به خشونت، کلک حکومت را کند و دیگر جریانی که به موضوع به شکل فرآیندی نگاه می‌کند و می‌داند که نیاز به زمان دارد و باید طی یک دوره طولانی، تفکر خاصی را در کشور جا انداخت! مثلاً در سند چشم‌انداز ۲۰ساله کشورمان آمده بود که باید طی ۲۰سال، اصول مدرنیته را بر ایران حاکم کرد! خوشبختانه در بازنگری در این سند، این موضوع حذف شد. معلوم نیست اگر این سند با آن بند تصویب می‌شد، کسانی که در اجرای آن جدیت فراوان داشتند، چه بلاها که بر سر انقلاب اسلامی نمی‌آوردند، چون یکی از وجوه حاکمیت اصول مدرنیته، سکولاریسم است که می‌تواند مبنای حکومت را در ایران عوض کند. با تصویب سند چشم‌انداز ۲۰ساله با آن بند، خودمان می‌پذیرفتیم که طی ۲۰سال اصول مدرنیته را قبول کرده و حکومت دینی را براندازی و نظام را تبدیل به یک نظام سکولار کنیم!

کسانی که نگاه فرآیندی به تحولات اجتماعی دارند، به نظر من موفق‌تر از کسانی هستند که نگاه پروژه‌ای دارند. طرفداران نگاه فرآیندی، رفته رفته بنیان‌های فکری و فرهنگی جامعه را تغییر می‌دهند. مدت‌هاست شاهد هستیم که در عرصه سینما و فیلم- که شاید مؤثرترین ابزار فرهنگی باشد- فیلم‌های ساختارشکن به نام ایران در مجامع بین‌المللی نمایش داده می‌شوند و مورد حمایت و تشویق هم قرار می‌گیرند. در این فیلم‌ها نگاه‌های نسبی‌انگارانه، پلورالیستی، زیر سؤال بردن مناسبات محرم و نامحرم و... نمایش داده می‌شوند. در اغلب فیلم‌ها می‌بینیم که مناسبات به شکلی مطرح می‌شوند که گویی هیچ چیز قطعی‌ای وجود ندارد و همه چیز، حتی ارزش‌های دینی و اخلاقی هم نسبی هستند! این نحوه تفکر کم‌کم کار را به جایی می‌کشد که بدون اعتقاد به دین هم می‌توان خداپرست بود و البته پس از آن خداپرستی هم زیر سؤال می‌رود. در فیلم‌های مدعی اجتماعی بودن، استفاده از الفاظ رکیک و اشارات انحرافی، به عنوان واقع‌گرایی و واقع‌نمایی رواج پیدا می‌کند و در کنار همه اینها، سیاه‌نمایی درباره اسلام و احکام اسلام ـ از جمله قصاص ـ به مضمون دائمی فیلم‌ها تبدیل می‌شود. طرح مضامین پنهان‌تری چون: زیر سؤال بردن حکومت امام و منوط دانستن آن به رأی مردم، در یک جامعه شیعی هم عجیب است هم سئوال‌برانگیز! عادی‌سازی رابطه زن و مرد نامحرم نیز برخلاف احکام شریعت، از جمله مضامین دائمی آثار سینمایی ماست، بنابراین فرهنگ فراماسونری نه تنها در جامعه ما از بین نرفته که به شکل بسیار جدی‌تری دنبال می‌شود و رفته‌رفته نسلی تربیت می‌شود که قائل به سکولاریسم اجتماعی و نسبی‌گرایی معرفتی است. هر دو جریان پروژه‌ای و پروسه‌ای (فرآیندی) هدفشان جایگزینی اخلاق و عقلانیت به جای دین و تسلط تفکر غربی و ماسونی بر کشور است. طیف طرفدار نظریه امتناع تفکر در ایران هم در واقع می‌خواهند وضعیت فعلی جامعه ما را بن‌بست نشان بدهند و اینگونه القا کنند که این فضا، ظرفیت تفکرش را از دست داده و دیگر نمی‌تواند فکر کند و باید تفکر غربی را بپذیرد.

درباره اخلاق و عقلانیت هم بحث‌های فراوانی صورت گرفته‌اند و با این همه و نهایتاً مشخص است که بدون دین، طی مسیر تعالی معنویت به بیراهه می‌رود. حذف تفکر دینی مبتنی بر منشأ وحیانی و الهی و نبوی، یعنی حذف ضمانت اجرایی و حواله دادن انسان به اخلاق و عقلانیت که معلوم نیست در شرایط خاصی ـ چون وضعیت کنونی جهان ـ به بیراهه نرود و ماهیت درونی آن به شکل فاجعه‌باری آشکار نشود.

به نظر شما مبنای استدلالی جریانی که اخیراً سعی کرده است اقدامات رضاخان و فرزندش را موجه جلوه دهد، چیست؟

علتش نگاه نسبی‌انگاری است. وقتی انسان به حق و باطل اعتقاد نداشته باشد، گرفتار نسبی‌انگاری می‌شود و آن را ترویج می‌کند. دیدن نقاط قوت و ضعف یک جریان در بررسی تاریخی یک بحث است و تطهیر آن جریان بحث دیگری است. سرپاس مختاری آدمی بود که خیلی راحت آدم می‌کشت و در عین حال ویولونیست قابلی هم بود! آیا می‌شود به دلیل هنرمند بودن، از آدمکش بودن این آدم صرف‌نظر کرد و از او یک قهرمان ساخت؟ اینها حاصل همان نگاه نسبی‌انگاری است که امثال زرین‌کوب رواج دادند. دست‌پروردگان زرین‌کوب وقتی به حقایق تاریخی می‌رسند، تلاش می‌کنند با استدلال‌هایی از قبیل اینکه همه چیز نسبی است و ما نمی‌توانیم مثلاً قضاوت کنیم که حق با علی(ع) بوده یا با معاویه، مخاطب خود را خلع سلاح کنند! همه ادیان و شخصیت‌ها، روی شرافت و مکانت حضرت علی(ع) تکیه می‌کنند، آن وقت در جامعه شیعی ما افکاری از این قبیل برای ایجاد شبهه در ذهن جوانان بی‌تجربه و ناآگاه از حقایق تاریخی مطرح می‌شوند. با نگاه نسبی‌گرایانه می‌توان هر خائنی را خادم و هر آدمکشی را قهرمان جلوه داد. آن وقت کسی که قرارداد ۱۹۱۹ را منعقد و ایران را مستعمره می‌کند و کسی که قرارداد رویترز را می‌بندد و به مدت ۷۰سال منابع زیرزمینی و روزمینی ایران را واگذار می‌کند، می‌شود بنیانگذار ایران‌نوین و منجی کشور!

با تشکر از فرصتی که در اختیار ما قرار دادید.

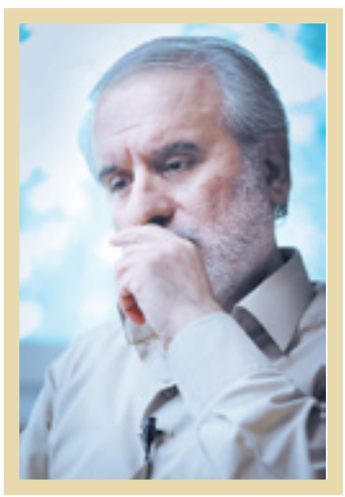

زمانی اکبر گنجی در نشریه «راه نو» بحث خداپرستی بدون دین و وحی را مطرح می‌کرد. امروز خود خداپرستی را هم زیر سؤال برده است! اینها از حوزه فرهنگ شروع می‌کنند تا به حوزه سیاسی، یعنی نفی حکومت دینی و ولایی و در زمینه اعتقادی به نفی امامت و مهدویت و وحی برسند و وحی را تجربه شخصی تلقی کنند! اکثر این انگاره‌ها، در تعالیم ماسونی وجود دارند